

نبردهای آق قلعه

از

سروان محمد کشمیری

« فوق لیسانس در تاریخ »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نبرد های آق قلعه

از

سروان محمد کشمیری

(فوق لسانیه در تاریخ)

کتابچه وقایع آق قلعه که اینک از نظر خوانندگان محترم می گذرد شرح نبردهای جالبی است که در زمان پادشاهی فتحعلیشاه ، هنگامی که یکی از پسرانش بنام محمد قلی میرزای ملک آرا حکومت استرآباد را بعهده داشته در آق قلعه ، پهلویدژ فعلی بوقوع پیوسته است . بررسی دقیق کتابچه ، حوادث مهم انجام شده را از نقطه نظر نظامی و اجتماعی بخوبی آشکار میسازد ولی موضوعی که اهمیت این کتابچه را افزون میکند این است که در هیچیک از تواریخ قاجاریه ذکری از این وقایع بمیان نیامده است و این ، بنظر مبهم و

شاید شگفت آور باشد. زیرا هنگامیکه جزئیات وقایع ساده نیز در تواریخ دوران قاجار تشریح میشوند چرا از چنین واقعه بس مهم، سخنی بمیان نیامده است!؟

در پشت این کتابچه ناصرالدینشاه بخط خود چنین می نویسد « کتابچه روزنامه احوالات سابق که مصطفی قلی خان نوشته است برای بصیرت ملاحظه بکنند... »^۱ از این جملات چنین مستفاد میشود که بکار بردن « احوالات سابق » نشان دهنده حدوث واقعه در گذشته و کلمه « بصیرت » روشن گر این موضوع است که ناصرالدینشاه کتابچه را مطالعه نموده و تحت تأثیر وقایع و حوادثی که در آق قلعه و حومه آن رخ داده، قرار گرفته است.

کتابچه مزبور در ۱۶ صفحه بطول ۲۱/۵ سانتیمتر و عرض ۱۳/۵ سانتیمتر و در ۲۰۱ سطر توسط مصطفی قلیخان که خود فرمانده در آق قلعه در این نبردها بوده برشته تحریر در آمده است و نسخه منحصر بفردی است که متعلق به آقای حسنعلی غفاری معاون الدوله بود و در اختیار ما گذاردند که بدینوسیله از ایشان سپاسگزاری میشود. ولی قبل از اینکه باصل مطلب بپردازیم لازمست در باره اشخاصی که نام آنها در این کتابچه آورده شده پژوهش بیشتری نمائیم. یکی از این اشخاص شاهزاده ملک آرا پسر فتحعلیشاه میباشد. وی در سال ۱۲۰۳ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۱۴ یعنی در سن ۱۱ سالگی به حکمرانی مازندران برگزیده شد. در جلد نهم روضه الصغای ناصری چنین نوشته شده « نواب شاهزاده محمدقلی میرزا در شب هفتم ربیع الثانی همین سال (۱۲۰۳ هجری) در قصبه نوا متولد شده والده اش صبیبه محمدخان قوینلوخان خاقان

۱ - به صفحه آخر همین مقاله رجوع شود.

شهید و همشیره امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار بوده .^۲ و در همین کتاب باز چنین آمده « شاهزاده والاتبار محمد قلی میرزا را بحکومت مازندران و سرپرستی آن سامان اختصاص داد و او را با امرای شایسته و وزرای بایسته و ملازمان گزین و محرمان امین بمازندران مأمور فرمود و میرزا نصرالله مستوفی علی آبادی که قبل از سلطنت حضرت خاقانی^۳ در آنحضرت مرتبه وزارت داشت بوزارت او روانه^۴»

و نیز در منتظم ناصری می نویسد که در سال ۱۳۱۴ محمد قلی میرزای ملک آرا حکمران مازندران شد.^۵ از این سال تا اواسط سال ۱۳۴۹ هجری قمری یعنی مدتی در حدود ۳۵ سال ملک آرا در سمت حکمران مازندران و استرآباد باقی ماند . در این سال که همزمان با اواخر سلطنت فتحعلیشاه می باشد وی به پایتخت احضار میگردد . در همین کتاب در وقایع سال ۱۲۴۹ هجری قمری چنین می نویسد «... هم در این او ان نواب محمد قلی میرزای ملک آرا و محمد تقی میرزای حسام السلطنه بواسطه بروز طاعون از ولایات خود بدارالخلافة آمدند ...»^۶ .

بعد از فوت فتحعلیشاه و بسطنت رسیدن محمد شاه گویا ایمن شاهزاده موردبهی مهری قرار گرفته به همدان عزیمت نموده و در آنجا میزیسته است . زیرا در وقایع سال ۱۲۵۲ هجری قمری آمده است « ... که در این سال

۲ - صفحه ۳۴۳ روضة الصفا .

۳ - مقصود فتحعلیشاه است .

۴ - صفحه ۱۴۹ جلدنهم کتاب روضة الصفا .

۵ - رجوع شود به صفحه ۷۲ منتظم ناصری .

۶ - صفحه ۱۵۵ همین کتاب .

نواب شاهزاده محمدقلی میرزای ملك آرا بتوقف همدان مأمور گردید...»^۷. رهبر طرف دیگر نبرد شخصی بنام «ایشان» است. «ایشان» اسم خاص نیست بلکه نامی است که تر کمانها به پیشوایان مذهبی و دینی خود میدادند. تر کمانها برای رهبران مذهبی که اغلب از سلسله نقشبندیه بودند احترام زیادی قائل می‌شدند و برای اینکه هرچه بیشتر ادای احترام نمایند نام او را ذکر نمی‌کردند بلکه او را «ایشان» یا «حضرت ایشان» میخواندند. در تواریخ قاجاریه، قبل از سال ۱۲۵۷ هجری از چنین شخصی سخنی بمیان نیامده است و فقط در این سال است که گفته شده شخصی از سلسله نقشبندیه دعوی تصوف و کرامت نموده و تعداد زیادی از تر کمانهای یموت و کوکلان باو گرویده بودند. این شخص که مسبب ایجاد بلوا و اغتشاش در نواحی استرآباد گردیده بود عاقبت بوسیله شاهزاده اردشیر میرزا سرکوب و متواری گردید.

در کتاب روضة الصفا چنین تشریح میگردد: «... اهالی ترکستان من باب الحرمة مشایخ طریقت خود را که غالباً از سلسله نقشبندیه اند نام نبرند و حضرت ایشان خوانند لهذا هر کس دم از ارشاد زند بدین لقب موسوم شود در این ایام مجهولی گمنام بزراقی و شیادی طوایف ترا کمه را مرشد و هادی شد و سلسله نسب خود را بعثمان بن عفان منسوب کرد و بشعبده و نیرنگ گروه ساده دل ترا کمه را بفرفته با خود مطاوع و متابع ساخت و به نهب و غارت دور و نزدیک پرداخت و فساد آنطایفه در استرآباد بغایت سرایت نمود و حاکم و محکوم متساوی شدند مقرب الخاقان محمد ناصر خان قاجار حکمران استرآباد شرح این حادثه را معروض داشت پس بحکم حضرت شاهنشاه ایران

۷ - صفحه ۱۶۷ همین کتاب.

نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران و باسواره پیاده آن سامان مأمور به تنبیه ترا کمه شد^۸

و در منتظم ناصری برای وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری چنین آمده است «... هم در این سال مخدومقلیخان تر کمان بیکی از نقشبندیه که دعوی تصوف و کرامت میکرد و بزبان ترکی تر کمانی مناجات و اشعار بنظم در میآورد ارادت ورزیده و اطاعت نموده و جمعی دیگر از تر کمانان ککلان و یموت باو گسرویده محضاً للتفخیم او را ایشان خواندند و پیرو و مرید در نواحی استرآباد بفساد پرداختند. محمد ناصر خان قاجار دولو مراتب را بعرض دولت قوی شوکت رسانیده محمدحسنخان سردار ابروانی و محمدخان امیر تومان که بشرف مصاهرت پادشاهی مفتخر بود باده هزار سوار و پیاده و توپخانه باسترآباد رفت و نواب اردشیر میرزا حکمران مازندران و جعفرقلیخان شادلوی بوزنجردی با سواران کرد و خراسانی نیز بدان طرف راندند^۹

با توجه بمطالب بالا و دلایل ذیل بخوبی مشخص میگردد که نبردهائی که در این کتابچه تشریح گردیده غیر از وقایع حوادثی است که در هنگام پادشاهی محمدشاه و زمانهای بعد از او در استرآباد و حومه آق قلعه بوقوع پیوسته است زیرا:

۱- نام شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرا بعنوان حکمران مازندران مکرر در کتابچه آورده شده است و حتی در مواردی خود او مستقیماً در نبرد شرکت داشته است. با توجه بمطالبی که قبلاً بیان شد این شاهزاده تا سال ۱۲۴۹ هجری قمری حکمران مازندران و استرآباد بوده و بعد از آن به پایتخت و سپس به همدان عزیمت کرده است پس بساقاطعیت میتوان اظهار کرد که این

۸ - جلددهم روضة الصفا صفحه ۴۱۲ .

۹ - صفحه ۱۷۷ منتظم ناصری و صفحه ۱۱۶ جلد دوم ناسخ التواریخ .

نبردها قبل از سال ۱۲۴۹ هجری قمری بوقوع پیوسته است.

۲- نام «ایشان» اسم خاص و نام شخص واحدی نبوده است بلکه تر کمانها کسی را بدین نام میخواندند که بوی ارادت و وزیده و اعتقاد پیدا میکردند و چون این کلمه بتعدادی از پیشوایان طریقت آنها اطلاق میگردد، میتوان گفت شخصی که بنام «ایشان» در کتابها و تواریخ دوره قاجار ذکر آن بمیان آمده است غیر از آن کسی است که در این کتابچه از او صحبت میشود.

۳- در تواریخ در وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری نام «ایشان» و کارهایی که انجام داده است ذکر شده است. در این سال حکومت استرآباد بمعهده ناصر خان قاجار دولو و حکمرانی مازندران بمعهده شاهزاده اردشیر میرزا بوده است و در این زمان است که اظهار میشود چنین شخصی ادعای ارشاد نموده عده ای پیرو او شدند و شروع به بلوا و اغتشاش نمود تا اینکه بوسیله شاهزاده اردشیر میرزا سرکوب و متواری شد. در حالیکه در هیچ کجای این کتابچه نامی از اردشیر میرزا یا ناصر خان قاجار دولو آورده نشده است.

۴- در متن کتابچه از باستیانها یا برجهای سخن بمیان آمده که در اطراف قلعه وجود داشته و مصطفی قلیخان فرمانده قلعه، دستور تعمیر آنها را داده است و پس از مرمت از آن محلها بر علیه مهاجمین تیراندازی مینموده اند. سال های بعد از آن نیز این برجهای وجود داشته که ما اینک در سال ۱۲۶۴ که آق- قلعه بدست حسام السلطنه فتح میشود در ناسخ التواریخ چنین نوشته شده. «و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن دو عراده توپ باهم نیک توان عبور داد...»^{۱۰} ولی گوید در زمان ناصر الدین شاه برجهای آق قلعه ویران شده و از بین رفته است زیرا

در کتاب مازندران و استرآباد چنین آمده «... در انتهای سمت شمالی آن در کنار گریان رود ویرانه های حصار آق قلعه واقع است که از میان آن عبور نموده به پل گریان که چهار طاق داشت رسیدیم. بنا بر اظهار اهل محله آق قلعه در زمان قابوس به اسپه دژ معروف بوده که ترکمن ها آن را آق قلعه ترجمه کرده اند. برج آن در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده بود تا دشت ترکمن را از آنجا دیده بانی کنند. ولی سربازانی که مأمور آنجا میشدند در واقع زندانیانی در میان چهار دیوار قلعه بودند و با آن که شهر را از دور میدیدند، نمیتوانستند ارتباط خود را با شهر استرآباد حفظ نمایند...»^{۱۱} اگر نوشته این کتاب را که متکی بر اظهارات مردم میباشد صحیح بدانیم باز بخوبی روشن میگردد که وقایعی که در این کتابچه بیان شده است در سالهای قبل از سلطنت ناصرالدین شاه اتفاق افتاده است زیرا از طرفی خط ناصرالدین شاه که در پشت کتابچه وجود دارد حدوث این واقعه را در گذشته نشان میدهد و از سوی دیگر بر طبق گفتار اهالی، فقط اشاره بیک برج در زمان ناصرالدین شاه در آق قلعه شده در حالیکه در این کتابچه از تعدادی برج سخن میرود، در نتیجه میتوان اظهار داشت که برجهای آق قلعه که در زمان پادشاهی محمد شاه و قبل از آن وجود داشته و از آن صحبت شده است تا زمان ناصرالدین شاه ویران شده و از بین رفته است و در این هنگام فقط یک برج مجدداً بر روی بنای این قلعه ساخته اند تا بتوانند دشت ترکمن را دیده بانی نمایند.

با توجه باین موارد است که باید گفته شود نبردهای آق قلعه که در این کتابچه بیان شده تا کنون در هیچیک از تواریخ ثبت و ضبط نگردیده و از این

۱۱ - کتاب مازندران و استرآباد تألیف ه. ل. رابینو- ترجمه وحید مازندرانی صفحه ۱۱۹

نظر دارای اهمیت بسیاری است زیرا واقعه‌ای از تاریخ کشور ما که امکان داشت دستخوش نابودی و فراموشی شود، آشکار می‌گردد.

هو

روزنامه‌چه وقایع اتفاقیه آق قلعه و کیفیت آمدن ایشان^{۱۲} ملعون باجماع طوایف یموت ازین قرار است. با چاپاری که در اواسط ماه صفر روانه بود معروض داشت که روز هفتم شهر مزبور از استرآباد بعزم آق قلعه روانه، چون آب قراسو طغیان داشت و عبور ممکن نبود در کنار رودخانه نزدیکی سیاه بالا اردوزده توقف نمود در آن بین خبر رسید که شخص افغانی از سمت دریا بحسینقلی آمده ادعای بعضی کرامات بیجا کرده تر کمانان یموت بدور او جمع شده اورا به اترك آورده اسباب کرده اند که باجماع و شورش بدور آق قلعه بیایند، فوج لاریجانی هم آق قلعه را خالی کرده بودند ناچار نور محمد خان سرهنگر ابا سید نصر سرباز با ناو از رودخانه گذرانده با عالیجاه آدینه خان باق قلعه فرستاد. خود در کنار قراسو معطل بود تا آب قدری کم شد چون خبر اجماع یموت و حرکت ایشان افغان روز بروز بنواتر میرسید مراتب را خدمت سرکار نواب مستطاب والاملك آرا دام اقباله معروض و استدعا کرد که عمله و چوب بفرستند که زود پل بسته شود. تا روز دوازدهم عمله رسید در روز خود فدوی سرکاری کرده بهر نوع بود پل را بسته روز چهاردهم صفر قورخانه و بنه را از رودخانه گذرانده تا عصر باق قلعه آمد.

صبح روز چهاردهم سرکار نواب والا هم از استرآباد باردو تشریف آورده بود از کوچیدن اردو بقدریک میدان هم با فوج تشریف آوردند چون بقدر نیم

۱۲ - برای آگاهی بیشتر در مورد این شخص به ص ۳ همین مقاله رجوع شود

فرسخ صحرا را آب گرفته بود در اکثر جاهات کلتوی^{۱۳} اسب را آب می گرفت. دیگر تشریف آوردن ایشان جز زحمت فایده نداشت مراجعت فرموده قرار فرمودند محض ورود شهر دو یست نفر پیاده و صد نفر سوار استرآبادی که بلدیت داشته باشند با قورخانه و آذوقه و سایر ملزومات بفرستند.

بعد از ورود باق قلعه برج و باره و خندق و قلعه را با توپ و قورخانه و غیره ملاحظه نموده بسیار تعجب نمود که ما مورین و حکام سابق چگونه سرحداری و ساخلوی کرده اند حالت آق قلعه ازین قرار است. حالت برج و باره و خندق قلعه این است که آنچه در این مدت ساخته اند اولاً همه را بی قاعده و بی مصرف بوده است ثانیاً همگی خراب شده است آن خرابه ارگ قدیم معقول جائی بود اینکه تازه ساخته اند استحکام او را هم ضایع کرده طوری است که از برای دشمن بیشتر بکار می خورد. چنانچه امینی مأمور و حقیقت را معلوم کرده معروض دارد حاصل عمل سه ساله معلوم میشود خلاصه در این مدت جائی که یک نفر بتواند سنگر کرده و تفنگ بیند از دست ساخته بودند هر مأمور و ساخلوی بوده در میان قلعه کومه و کپر ساخته می نشستند خدا گواه است که یک مزقل نداشتند فدوی ناچار در چهار گوشه قلعه چهار باستیان^{۱۴} بنا گذاشته بهر طور بود شب و روز کار

۱۳- تکلنو بمعنی خوگیر اسب، و این لغت ترکی است و در مصطلحات نوشته که تکلنو خوگیر اسب که آنرا فمدزین گویند . . . چیزی که از نمود و جز آن دوزند و زیرین گذارند و ترمه نیز گویند تا بر پشت اسب از زین آسیبی نرسد . . . صفحه ۸۷۶ لغت نامه دهخدا « فمدی که زیرین بر پشت اسب میاندازند» صفحه ۱۱۲۷ فرهنگ فارسی دکتر معین .

۱۴- باستیان مأخوذ از لغت فرانسه Bastion است بمعنی « باروی پیش آمده که دو پهلو و دو وجهه داشته باشد » صفحه ۱۵۴ فرهنگ فرانسه فارسی نفیسی، « بنای مرتفعی که در قلعه سازند . . . قلعه ای که در آن اسلحه و ابزار جنگی ذخیره کنند.» صفحه ۴۵۸ فرهنگ فارسی معین

کرده تا روز نوزدهم تمام کرده بهر باستیان يك عراده توپ گذاشته سنگر معتبری از برای توپچی در بالای باستیان ساخته ، چهار پنج مزل به جهت انداختن توپ گذاشته دور قلعه را چون دیوار قلعه اکثری خراب و پیاده میتواند داخل قلعه شود خاکریز خندق را سنگر کرده کل فوج را در دور خندق جاداد و خرابی خندق را تعمیر کرد که عبور نتوانند .

عمل توپخانه پنج عراده توپ در آق قلعه هست سه عراده آن قنداقش شکسته بزمین افتاده بود ، دو عراده دیگر را در جائی گذاشته بودند که ابداً بکار مدافعه دشمن بر نمیخورد از برای ساختن قنداق و آتشخانه و سایر اسباب توپ نجار و آهنگر سراج نبود چوب قنداق و اسباب بدرقه بهیچوجه در قورخانه نبود خبر آمدن ایشان هم متواتر میرسید خلاصه خداوند عالم است که شبها را نخوابیده ، سرباز را نگذاشته ام آرام بگیرند تا باستیان و سنگر ساخته اند چقماق و فوج را بانجار و آهنگری که در میان سرباز بوده است نشانده بهر طور بود قنداق دو عراده توپ بوصولی بقول ترکها جلقاق کرده بهر باستیان يك عراده توپ گذاشت.

عمل قورخانه جزئی قورخانه که در آق قلعه بود همه را رطوبت ضایع کرده باروت مفصل از کیسهها مثل سنگ منجمد شده بعضی رطوبت کشیده مثل خمیر بود ، همه بهمه پنج هزار و پانصد دانه فشنگ و چاشنی موجود بود صورت باز دید قورخانه را خدمت سرکار نواب والا فرستاد لکن خود آرام نگرفته باروت رطوبت دار را بافتاب داده باروت منجمد شده را از نو کوفته کیسهها را از نوبسته تا روز نوزدهم از برای هر توپ پنجاه شصت تیر گلوله و ساچمه بسته موجود نمود .

در باب آذوقه چون بعد از آمدن فوج فدوی از رامیان و فندرسک باستر آباد

سه روز متوالی باران می آمد بعد از قطع باران دیگر مجال ندادند که در استرآباد توقف نموده تهیه آذوقه شود همانروز که جیره فوج را دادند همانروز کوچاندند. هشت روزهم درسیاه بالا معطل شد خدا گواه است که آذوقه سه روزه نداشتند.

روز نوزدهم صفر خبر رسید که «ایشان» باسوار قراقچی اترکی وجودبای و چاروا از اترک حرکت کرده باوبه یلقی که یکفرسخی آق قلعه است آمدند مراتب را خدمت سرکار نواب و الاملك آرا معروض داشت که بزودی قورخانه و آذوقه و تفنگچی بفرستند در این هنگامه از استرآبادی سوای یکنفر حسینقلی خان فوجردی و پسرش که نواب و الابلد فرستاده بود فدوی در آق-قلعه نگاهداشت احدی در آق قلعه نبود خلاصه سرکار و الا در جواب عریضه فدوی مرقوم داشته بودند امروز که نوزدهم است خواستیم بیائیم باران آمد استخاره کردیم بد آمد فردا خواهیم آمد و ملزومات را خواهیم آورد غرض این است که از برای روز محاصره جنگ چیزی نرسید.

صبح روز اربعین «ایشان» باسوار و پیاده کلیموت بدور آق قلعه آمد تا نزدیکی ظهر تیپ آرائی کرده در اطراف قلعه تفنگچی و شمشالچی و سوار گذاشت قریب ظهر آن ملعون باتیپ بزرگ که سه چهار هزار سوار و سه بیدق داشت یکمتر به حرکت کرده به قلعه هجوم آوردند چون فدوی قدغن کرده بود تا شیور کشیده نشود احدی توپ و تفنگ نیندازد از صبح تا آنوقت از سوار پیاده آنها ده بیست نفر بدور قلعه بطور قراولی آمده گردش می کردند کسی معترض نشده اعتنا نمی کرد و توپ و تفنگ نمی انداختند آن ملعون اظهار کرامت کرده بتر کمانها گفته بود توپ و تفنگ میاندازند از دعای من میان

توپ و تفنگ پر آب می شود آن خرهامم باور کرده بیک مرتبه یورش آوردند همینکه بنزدیکی قلعه رسیدند فدوی گفت شیپور کشیده از باستیانها و سنگرها یکمرتبه شلیک کردند جمعی از آنها بدرك واصل شده اسب و آدم بهم غلطیده فهمیدند که میان توپ و تفنگ پر گلوله و آتش است همگی متفرق و پریشان شده بحمدالله والمنة از قوت بخت بلند پادشاه اسلام پناه روحی و روح العالمین فداه و توجه الهی و مرحمت جنابعالی پنجنفر در پیش ایشان باقی نماند و مرتبه بیدق دار را زده بیدق افتاد باز آن ملعون خود بیدق را گرفته بدست دیگری داد تا پای خود آن ملعون هم زخمه دار شد چون گلوله تفنگ سربازی بود منزل قدری دور بود او را نینداخت فرار کرده در پشت دیوار خرابه شهر آق-قلعه پیاده شده زخمش را بست و قریب دو ساعت معطل شد که سوار متفرق شده را جمع نماید از هر طرف همه سوار پنجاه سوار جمع شدند نزد او بیایند بعون الله تعالی بایک گلوله توپ آنها را متفرق و پریشان ساخته مجال جمع آوری بآنها نداد. شمشالچی و تفنگچی هم که در اطراف قلعه بودند چون در دور قلعه خراب شهر قدیم و سنگرهای نواب جهانسوز میرزا که اردو داشتند همه جان پناه است شمشالچی آنها چند نفر سرباز را زخم دار کردند با توپ علاج نشد آخر الامر بقدر دو بیست نفر سرباز از قلعه بیرون کرده نیزه پیش یورش برده آنها را رواندند، خود «ایشان» هم بعد از ملاحظه این حالت و جمع نشدن متفرقه سوار شده فرار کرد بحمدالله تعالی تاسه ساعت بغروب مانده از آن جمعیت که عددش را خدا میداند یک نفر باقی نمانده شکست فاحش خورده فهمیدند که خیال آق قلعه را باید از سر بیرون کنند.

بعد از آنکه «ایشان» با جمعیت یموت شکست خورده از اطراف آق قلعه

رفتند و اطمینان حاصل نمود تفصیل را نوشته خدمت سرکار نواب والا ملک آرا فرستاد از قضا صبح همان روز از بعین نواب معزی الیه با پانصد نفر سوار و پیاده از استرآباد بعزم آق قلعه روانه شده در کنار قرا سواز آمدن «ایشان» بدور آق قلعه مطلع شده در خانه عالیجه آدینه خان که در کنار قرا سو در پای تپه نرگس نواب والا جهانسوز میرزا از برای او ساخته است چون خندق و خاکریز معتبر و محکمی دارد توقف فرموده عالیجه محمودخان یوزباشی را شهر فرستاد که توپ و جمعیت بیاورد تا وقت عصر يك اراده توپ و جمعیت زیاد با مرحوم رئیس العلما و تفنگچی شهر و دهات و جمعی دیگر از آقایان شهر از قبیل آقا نظام الدین و آخوند ملا محمد نصر آبادی و ملا محمد ولی کرد محله و تفنگچی عالیجه محمد صادق خان کرد محله خدمت نواب اشرف والا آمدند در آن بین عریضه فدوی هم رسید از شکست «ایشان» و يموت خوشحال شده نزدیک غروب از خانه آدینه خان روانه دو ساعت از شب بیست و یکم گذشته تشریف فرمای آق قلعه شده کیفیت جنگ با «ایشان» و حرکت توپچی و سرباز را مطلع شده باستیان و سنگرها را ملاحظه فرموده زیاده از حد التفات و مرحمت فرمودند. بقدر بیست بار آرد و ده بار برنج هم آورده بودند از قرار قیمتی که در شهر ابتیاع نموده بودند بسرباز تقسیم کرده وجه قیمت دریافت گردید. قدری قورخانه و فشنگ آورده بودند تحویل قورخانه شد چون سرکار نواب والا خیال چند روز توقف داشتند که قرار عمل بنائی را بدهند بعضی از تفنگچیان را با مالی که آذوقه و قورخانه حمل نموده بودند مرخص و روانه فرمودند.

ظهر روز بیست و یکم خبر رسید که الامان بتاخت قریه سرخونکلاته رفته

است سرکار نواب والا و مرحوم رئیس العلماء باتوپ و جمعیت زیاد از آق قلعه روانه تا تپه داراجق تشریف بردند چون سوارالامان برگشته بمنزل رسیده بود عالیجاه عبدالصمد خان را با تفنگچی مقصودلو و آقا نظام الدین روانه سرخونکلاته نموده مراجعت باق قلعه فرمودند معلوم شد که بعد از شکست خوردن و برگشتن «ایشان» و سواریموت از آق قلعه شب کنکاش کرده بایشان گفته اند مقصود ما ازین اجماع تلافی خون خالد قلی خان است ما را جمع بدور آق قلعه بردن و گلوله توپ خوردن چه خاصیت دارد و قرار داده بودند که صبح باجماع بتاخت سرخونکلاته بروند بعد هم سراغ کنند در هر جا خود سرکار نواب اشرف والا ملک آرا و عبدالصمد خان را سراغ کنند آنجا بروند. بهمین قرار فاتحه خوانده صبح زود سوار شده بسرخونکلاته رفته سنگر نار تپه که همیشه تفنگچی و ساخلو دارد تصرف کرده کاظم خان برادر عبدالصمد خان و عباس خان پسر مشارالیه را با سهیل و دو نفر مرد وزن اسیر کرده مراجعت کردند، کاظم خان بیچاره را در همانجا شناخته اند برادر عبدالصمد خان است بقتل رساند، عباس خان بیچاره را بعد از آمدن باویه فهمیده اند پسر عبدالصمد خان است او را در درب خانه خالد قلی ملعون ریز ریز کردند.

بعد ازین واقعه اهل استرآباد زیاده از حد مشوش و مضطرب شده بعضی از سوار و پیاده که در خدمت سرکار نواب والا بودند در باطن بنای تفرقه گذاشتند و خدمت نواب والا عرض کردند که هر گاه شما در آق قلعه بمانید تر کمان ولایت را خراب می کند مقصود هر کس رفتن بخانه خود بود تا وقت غروب چون مرحوم رئیس العلماء و آقایان دیگر در منزل کمترین بودند نواب اشرف-

والا نزدیک غروب تشریف آورده در باب توقف آق قلعه و تشریف بردن باستر آباد مشورت فرمودند . فدوی عرض کرد البته توقف آق قلعه خوب است .
اولا در تنبیه همه طوایف یموت از آق قلعه بسهولت ممکن است و از شهر ممکن نیست . از آق قلعه اگر صبح قشون روانه شود تا عصر جودبای را تاخته تا عصر بر میگردد ، اگر بسمت یلقی و دا زودچی و غیره برود باز تا عصر مراجعت می کند از شهر هر جمعیتی روانه شود باید یکشب در کنار قراسو و ا کس توقف کند ثانیاً «ایشان» با جمعیت یموت در میان طایفه یلقی در نیم فرسخی آق قلعه نشسته هزار نوع ادعا دارد او را در اینجا گذاشته بشهر تشریف ببرید باعث جرأت آنها و اغتشاش عمل کل یموت و خرابی ولایت خواهد شد سرکار والا فرمودند جمعیت نداریم عرض کردم فوج خرقان حالا دیگر لزوم ندارد در کوهسار بماند عمل حسینخان فرنگی و گرفتن مالیات کوهسار بوده هم میشود سیصد نفر تنگچی دو دانگه در تخش محله چرا بماند احضار کنید نو کراستر آبادی هم از سواره و پیاده دو هزار نفر است فرضاً هزار نفر اینها بجهت حفظ قراولخانه و سرحدات در ولایت بمانند هزار نفر دیگر را احضار فرمایند چهار صد نفر سوار خواهند بودند چه فایده دارد در شهر استرآباد بماند احضار فرمایند اگر لازم شود از نه بلوک استرآباد بلوکی دو یست نفر ایلجار بخواهید همه اینها را باق قلعه جمع کرده توپهائی که در شهر است آورده طایفه یلقی را که در نیم فرسخی ایشان را جاداده است تنبیه نمایند ، بعد اگر طوایف دیگر اظهار خلاف و هرزگی کردند آنها را تنبیه نمایند اگر در آق قلعه جمعیت وارد وئی باشد که تر کمان بدانند از آق قلعه بسراویه او خواهند رفت جرأت نمی کند خانه خود را خالی گذاشته بتاخت ولایت برود حقیقتاً ، مرحوم رئیس العلماء هم همه عرایض فدوی را تصدیق کرد سرکار نواب والا چنان تصور فرمودند که کمترین از توقف آق قلعه ترسیده این مصلحت -

بینی را بجهت آنکه در اینجائنها نمازم میکنم فرمودند جمع کردن این جمعیت و آمدن فوج خرقان و غیره چند روز طول می کشد میرویم بشهر اینها را احضار کرده با جمعیت و استعداد درست بفوجرد میآئیم بعدا اگر لازم شد با قلعهمی آئیم چون اصرار فدوی فایده نداشت سکوت کرد تا صبح روز بیست و دویم سرکار نواب والا شیپور کوچ زده بنای کوچ کردن گذاشتند تا بنه و قورخانه را بار کنند و توپ را حاضر نمایند دو ساعت طول کشید قراولان از بالای برج و باستیان خبر دادند که قدری سوار نمایان است فدوی خدمت سرکار نواب والا رسیده عرض کرد که از دیروز خبر تشریف فرمائی سرکار والا شهرت کرده است دور نیست اینها خبر را شنیده منتظر تشریف فرمائی سرکار باشند و در بیسن راهها خدا نخواستہ صدمه برسانند خوب است تشریف فرمائی امروز را موقوف فرمایند اول قبول فرمودند بعد چند نفر از کسان خود سرکار والا و محمود خان یوزباشی قاجار و غیره عرض کرده بودند سوار کجا بود، ده بیست سوار آدینه خان است که قراولان دیده خبر داده اند فدوی در نزد مرحوم رئیس العلما و آقاییان نشسته بود که صدای شیپور دویم بلند شد، کمترین و مرحوم رئیس العلما تعجب کرده فدوی عرض کرد علاینه بنظر می آید که تشریف فرمائی نواب و الاباعث برهم خوردن و خرابی ولایت و بدناهی دولت است مرحوم رئیس آخوند ملا محمد نصر آبادی و ملا محمد ولی کرد محله را خدمت سرکار والا فرستاد که این تشریف فرمائی مصلحت نیست خوب است موقوف فرموده وقتی تشریف ببرید که حضرات خبردار نباشند فرموده بودند کریم خان آتابای برود خبر بیاورد هر گاه سوار زیاد هست موقوف می کنیم و الامیرویم ساعتی گذشت یکمترتبه صدای شیپورسیم بلند شد دیدیم سرکار والا سوار شده فدوی از دنبال رفته دردم دروازه رسید معلوم شد کریم خان خبر آورده که ده بیست سوار بیشتر نبود

سرکار والا محض شنیدن این حرف سوار شده اند خلاصه فدوی بقدریک میدان در خدمت سرکار نواب والا رفته بود مرخص فرمودند مراجعت بآق قلعه نمود عالیجاه محمد صادق خان کرد محله را با صد تفنگچی و هیجده نفر سوار محمدقلی خان یوزباشی پسر مشارالیه در آق قلعه گذاشته قرار فرمودند که محض ورود شهر قورخانه و آذوقه دو بیست نفر تفنگچی و صد نفر سوار با آهنگر و نجار و سراج و اسب و اسباب و ملزومات توپخانه و طبیب و جراح بفرستند.

چهار ساعت از روز بیست و دویم صفر گذشته سرکار نواب والا ملک آرا از آق قلعه روانه استرآباد شده مرحوم رئیس العلماء و سایر آقایان و تفنگچیان که همراه ایشان بودند همگی در خارج خرابه شهر آمده رسیدند بقدر نیم فرسخ از آق قلعه دور شده بودند که جاو سوارالامان رسیده از دو بر بنسای تیراندازی گذاشتند چون سوار جمع نشده بود خودداری کردند تا در نزدیکی خانه آدینه خان «ایشان» ماعون باتیب بزرگ و بیدق رسیده مرحوم رئیس العلماء را در سر توپ شهید کرده توپ را گرفته چند نفر دیگر را بقتل رسانده چند نفر اسیر کرده سرکار نواب والا و متعهد الخاقان علیقلی خان سرتیب خواجوند و محمودخان بوریاسر و حسنقلی آقای قاجار و نصیرخان یوزباشی و مشهدی نوروزعلی خان یوزباشی و جمعی دیگر از سواره و پیاده الجاء خود را بخانه آدینه خان رسانده در آنجا محصور شدند عالیجناب آخوند ملا محمد نصرآبادی و هادیخان برادر محمد صادق خان کرد محله از معارف اسیر شدند جمعیت یموت با «ایشان» دورخانه آدینه خان را گرفته محاصره کردند نواب والا و همراهان نیز پاداری کرده جمعی از آنها را بضر بگلوله بدار لبواری رساندند. شب بیست و سیم را «ایشان» با جمعیت یموت در دورخانه آدینه خان و سرتپه نر کس جمع بودند سرکار والا هم در خانه آدینه خان محصور بودند حقیقتاً آدینه خان در ذهاب و ایاب لازم خدمتگذاری و جان نثاری

کرده باعث بقای نواب والا و نیکنامی دولت ابد مدت گردید.

همینکه سرکار نواب اشرف والا در خانه آدینه خان محصور شده محمود خان یوزباشی قاجار روانه استر آباد کرده از نواب سلطان حسین میرزا نایب الحکومه امداد خواست نایب الحکومه قریب پانصد نفر از سادات ها و ملا و شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر دو بیست نفر از تفنگچی دهات جمع کرده روز بیست و سیم از استر آباد روانه نمود که در خانه آدینه خان نواب والا را امداد کنند بعد از آنکه آقادیان شهر با جمعیت بسیاه بالا رسیدند «ایشان» ماعون و تر کمانان خبردار شده جلو آنهارا گرفته بعضی جنگ کرده بعضی مجال جنگ نکرده چون هنوز آنجاها آب داشت در میان آب و گل دور آنهارا گرفته و قریب بیست نفر از آنهارا با محمود خان یوزباشی قاجار بقتل رسانده اغلبی از اهل شهر را اسیر کردند شیخ الاسلام بعد از جنگ بسیار با چند نفر از متعلقین و حاجی سید ابراهیم که از معتبرین سادات میر کریمی است با چند نفر از سادات های معتبر و پسرهای کلانتر و تجار و کسبه قریب چهار صد نفر در دست آن ملاعین اسیر و دستگیر شدند بعضی از تفنگچیان دهات که جنگ دیده بودند خود را بلطایف الحیل با جنگ و گریز ب جنگل رسانده متخلص شدند حقیقتاً ازین جهت اهل ولایت اضطراب و تشویش بسیاری بهم رسانده تر کمان هم کمال جرأت و جسارت بهم رسانده دور خانه آدینه خان را سخت گرفته عرصه را بنواب اشرف والا و محصورین تنگ کردند.

در این دوروز که نواب والا از آق قلعه تشریف بردند چون آمد و رفت تر کمان با آق قلعه بکلی موقوف و مقطوع شده بود فدوی بهیچوجه نتوانست از حال ایشان مطلع شود همینقدر معلوم بود که در خانه آدینه خان جنگ است و صدای توپ و تفنگ میرسید تا بعد از برهم زدن اهالی شهر سوار بسیاری برگشته بمنزل دادبهای

خود میرفتند بادوربین معلوم بود که اکثری پیاده در جلو دارند فدوی نهایت تشویش و اوقات تلخی بهم رسانده چنان تصور کرد که خانه آدینه خان را گرفته اند چند نفر از کسان عالیجاه محمدصادق خان کرد مجله را فرستاد در اطراف قلعه در سر بلندیها ایستاده بهر نوع است یکنفر تر کمان پیدا کرده بیاورند قریب غروب یکنفر تر کمان آوردند بعد از تحقیق معلوم شد که الحمدالله نواب والا ملک آرا ابر قرار است اما قضیه امداد شهری و غیره اینطور شده است فدوی نهایت اوقات تلخی بهم رسانده یقین کرد که دیگر از شهر و بلوک امدادی بملك آرا نخواهد رسید هر چه تصور کرد که نصف فوج را در آق قلعه گذاشته نصف دیگر را برداشته بامداد نواب والا برود دید آن استعداد نیست امر منحصر است بتخلیه آق قلعه آن هم بدون حکم مایه بحث و ایراد خواهد بود مبلغ پنج تومان بآن تر کمان داده قرار داد عریضه خدمت نواب والا بنویسم بپر د بدهد بآدینه خان یا شیخعلی خان جواب بگیرد عریضه خدمت نواب والا عرض کرد که اسب تو پخانه و مال قور خانه میدانید که نیست اگر تخلیه قلعه و آمدن بآنجا لازم میدانید فدوی مضایقه از اینکه هر چه اسب دارد با اسب صاحب منصبان بتوی بسته و مال و بنه و را جمیعاً قور خانه بار کرده بنه و اسباب و اوضاع خود و فوج را کلاریخته بامداد بیاید اگر از شهر و جاهای دیگر امدادی خواهد رسید و آمدن کمترین لازم نیست مرقوم دارند.

روز بیست و سیم عریضه نوشته تر کمان را روانه نمود ظهر روز بیست و چهارم جواب رسید سر کار نواب والا مرقوم داشته بودند دیگر از هیچ طرف راه امید و امدادی نیست اگر می توانید امروز عصر و الا فردا صبح زود بهر نوع است خود را برسانید تخلیه قلعه و ریختن بنه و اسباب سهل است فدوی محض وصول حکم سر کار

والا اسب و اسباب و توپ و مال و قورخانه را اجابجا نموده حتی خود را قرارداد پیاده برود جواب سرکار و الارا نوشت که دو ساعت بصبح مانده انشاء الله روانه شده بعون الله تعالی اول طلوع در درورخانه آدینه خان حاضر خواهیم شد حرکت روز با اطلاع این جمعیت ممکن نیست.

فدوی در تهیه رفتن بامداد سرکار نواب والا بود که شب بیست و پنجم روانه شود دو ساعت بغروب مانده خبر رسید که «ایشان» کشته شده و جمعیت یموت متفرق شد معلوم شد که گفتگو میکرده اند که نواب والا هفت هزار تومان بدهد مانع نشوند بشهر برود سرکار والا پول را قبول کرده است «ایشان» گفته است باید علیقلی خان سرتیپ و محمد حسن میرزا و محمد میرزا و حسینقلی خان شیخ را گرو بدهند آدینه خان هم شیخعلی خان را گرو بدهد نواب والا گرو دادن قبول نکرده یکمرتبه «ایشان» برخواستند گفته است باید یورش برده خانه آدینه خان را بگیریم باجماع آمده سرکار نواب والا هم با محصورین دست از جان شسته شلیک کرده فضل خداوندی و ولای مولای کل شامل شده «ایشان» ملعون تیر خورده افتاد جمعی از یموت هم بدرک واصل شدند همینکه «ایشان» در هم غلطید جمعیت یموت متفرق شده پانزده سوار یکی یکی باق قلعه مزده آوردند که «ایشان» کشته شد سوار یموت متفرق شده توپ هم گرفته شد فدوی نهایت خوشحال و شغف بهم رسانده قریب بیست تومان مزد گانه و انعام داد یکساعت بغروب مانده از خود سرکار نواب والا هم دستخطی رسید که مرقوم داشته بودند بحمداله از قوت بخت بلند شاهنشاه دین پناه روحنا فداه «ایشان» بدرک واصل و سوار یموت متفرق شدند فدوی شکر خداوند را بجا آورده کمال مسرت و خوشحالی حاصل نمود که بحمداله از چنین بلیه استخلاص حاصل شد.

نیمساعت بغروب مانده آدینه خان خود بناخت باق قلعه آمد که «ایشان» زخم‌دار است هنوز نمرده است سوار قراچی و چاردا توپ را بسته می‌برند فدوی ناچار یک‌هزاره توپ از برج پائین آورده چون اسب و اسباب حاضر نبود قریب نیم فرسخ طناب انداخته با سرباز پیاده برده جلو سوار را گرفته مشغول جنگ شد بعد از آنکه چند تیر توپ با آنها زده آنها را متفرق نمود معلوم شد که توپ را با خود «ایشان» پیش برده هزار سوار زنده در عقب مانده اند که آنها بی مانع بمنزل برسند چون آفتاب غروب کرد دیگر ماندن در بیرون فایده نداشت مراجعت باق قلعه نمود چون آدینه خان و سوار آتابای زحمت کشیده بودند در ظاهر بملاحظه زحمت آنها در باطن محض دانه پاشیدن که آمد و رفت آنها مقطوع نشود و از برای آذوقه و ضروریات معطل نشویم بیست تومان هم با آنها انعام داده روانه نمود لکن از اینکه توپ را بردند نهایت اوقات تلخی حاصل نمود.

صبح روز بیست و پنجم سرکار نواب والا ملک آرا از خانه آدینه خان تشریف فرمای استرآباد شده نعلی مرحوم رئیس العلماء و سایر مقتولین را نیز برده بعد از ورود باسترآباد البته مراتب را معروض داشته فرستاده اند چون از آق قلعه باسترآباد آمد و رفت نمیشود و فرستادن آدم مخصوص نهایت صعوبت دارد فدوی آدم مخصوص نفرستاد البته بیان واقع را سرکار نواب مستطاب والا معروض داشته و در مقام علاج و اصلاح فتنه باین بزرگی بر می‌آیند.

بعد از تشریف فرمائی نواب والا ملک آرا باسترآباد و بردن نعلی مرحوم رئیس العلماء و سایر نعلیها و اسیر بردن چهار صد نفر متجاوز از علما و سادات و شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر شورش و اضطراب غریبی باهل استرآباد

رو داده جمعی بی اختیار روانه رکاب همایون باقی، باقی قدرت بیرون آمدن و بدکان و بازروپی کسب رفتن نداشته‌اند.

ترکمانان نیز از ارتکاب چنین هرزگی متوحش و مضطرب شده بنای کوچیدن گذاشته از گرگان گذشتند حتی عالیجاه آدینه خان از نرکس- تپه کوچیده میخواست از گرگان بگذرد فدوی فرستاده او را اطمینان داده باق قلعه آورد بدلائل و نصایح باو حالی کرد که کوچیدن کل یموت در گرگان ممکن نیست اگر میتوانید همگی کوچیده بخویوق بروند بسیار خوب بروید هرگاه طمع دارید دوباره باین یورت بیائید غیر از خدمت کردن و مورد التفات شدن چاره نیست خصوصاً تو که آدینه خان هستی از آباء و اجداد خدمتگذار و جان نثار این دولت ابد مدت بوده و هستی خودت هم در این مدت کمال خدمت گذاری و جان نثاری کرده همیشه مورد مـراحم ملوکانه شده عبت خود را بد نام و طایفه ات را خراب مکن خلاصه تفصیل گفتگوها را عرض کردن باعث درد سر و تطویل است خلاصه بهر نوع او را مطمئن و روانه نمود خوانین و ریش سفیدان آتابای را دیده با آنها کران کرده همه آنها را جمع کرده نزد فدوی آورده همه آنها را اطمینان داده قراردادند بروند اسرائی که در دست طایفه آتابای است جمع کرده بیاورند دو روزه قریب سی و پنج نفر اسیر که اسامی آنها تفصیل علیحده انفاذ حضور مبارک شد آوردند اسرار را با عالیجاه شیخعلی خان پسر محمد علی خان که زکی خان برادرش در طهران رئیس ترکمانان گروس است خدمت سرکار نواب والا اشرف والا روانه نمود سرکار نواب والا هم کمال التفات و مرحمت فرموده بودند حسب الاستدعای فدوی رقم التفات آمیزی عالیجاه آدینه خان مرقوم داشته قدری قند و چائی و سرب و باروت هم از برای آدینه خان فرستاده بودند. بعد از فرستادن اسرای آتابای باستر آباد کاغذ بخوانین جودبای و دازدوبای

دوجی و بدراق نوشته بتوسط تر کمانان فرستاده همه آنها تمکین کرده تعهد کرده بودند که اسرائیکه دارند جمع کرده بدهند دریا قلی خان جودبای و قلیچ خواجه جودبای از جانب حاجی ملا مراد آمده اطمینان داده روانه نمود حسن خان دوجی و رحمان خان بدراق هم آمده گفتگو کرده اطمینان کلی حاصل نموده رفتند که اسرا را جمع کرده تسلیم عالیجاه آقاخان کتول که داروغه آنها است بکنند شاه منکلی خسان داز از هر بابت با آدینه خیان موافقت دارد عمل داز هم مثل آتابای است مگر چند خانوار که با عالیجاه خدایار خان میباشند یاغی و جلو کش «ایشان» اند در حقیقت جلو کش «ایشان» خدایار خان داز و بابا قلیچ یلقی و قراقچی اترک نشین میباشند علی الحساب بجهت بعضی ملاحظات اطمینانی بحضرات داده مشغول جمع کردن و دادن اسیر میباشند تارای جهان آرای همایون شاهنشاه دین پناه روحی و روح العالمین فداه در تنبیه آنها چه اقتضا فرماید.

تا حال که هفتم ربیع المولود است «ایشان زخم دار» در خانه بابا قلیچ در ادیه یلقی است قبل ازین باق قلعه خیلی نزدیک بودند یکفرسخ کمتر بود سه چهار روز کوچیده یکفرسخ هم دورتر رفتند چاردا هم کوچیده رفت بعضی که مانده اند دهم ماه خواهند رفت.

بحمداله تعالی شب عید بابا شجاع الدین «ایشان» دادیه یلقی بدرک واصل گردید و قریب سیصد سوار از قزاقچی اترکی وغیره درپیش او بودند متفرق شده رفتند یک عراده توپ چهار یوند و نیم که در دست «ایشان» بود سوار قزاقچی باترک بردند دو روز است که آدم ریش سفیدان یلقی هم آمد و رفت میکنند که اطمینان حاصل کرده اسرائیکه دارند داده اقدام بخدمت نمایند چون اصل مقصود آنها این است که عمل داروغه گی آنها با عبدالصمدخان نباشد هنوز فدوی این فقره را قبول نکرده است چند نفر کدخدای مشغول گفتگو هستند آنچه قرار داده شود معروض خواهد شد.

روز چهارم تا پنج آنفلقه اولی و کسب آمدن آب نخلی با جمیع طعمه های در آن
 با چهار کلاه در او وسط ماه صفر روز دوازدهم صومعه و شبت که روز هفتم شهر بود در آن آب
 بنزیم آبی که در آن چمن آب فراوانین دشت و غیر ممکن نبود در کنار رودخانه از آن
 سیاه باند از رود که وقت خوردن در آن این خبر رسیده که شعله افغانه در شبت این یکسخت
 دوام صحرایات چاک کرده بگمانین طریقت بود در اوج شده در با بانه آورده کرده
 که با جمیع و شورش در آن که بیاخته جمع لیدر کمانه ام او آنقدر واقعا کرده بودند تا چند روز
 در کمانه را با بایسته نظر بر آن با او از دو خانه که از آن به بالا آورده فانی باقی که فرستاده
 در کمانه فراوانی مطهر بود تا آب نخلی که شبت چمن خراص طریقت و حرکت ایشان چنان بود
 جو تا بر سینه در آب را از آن کلاه در آن کلاه در آن کلاه در آن کلاه در آن کلاه در آن کلاه
 که غله و چوب بپوشد که روزی بپوشد شود تا در کار دم غلای رسیده در آن خود که در آن
 به نوح بود بپوشد روز چهارم صفر قورخانه و شب را از خانه که از آن به نخلی
 صبح روز چهارم در آن روزی در آن روزی در آن روزی در آن روزی در آن روزی در آن روزی
 با نخلی که در آن روزی در آن روزی در آن روزی در آن روزی در آن روزی در آن روزی

دیگر این آردن پیش از برفی نماند است مراحت کرده در هر دو کس در هر دو
درایت نماند و صد نفر روز از آب آردن که در است داشته باشند با قورخانه دانند و در
مردات بفرشد

بعد از آوردن باقی تمام برج دباره و خندق و تودا با توپ و قورخانه دیگره ملاحظه کرده
نخستین که با موری و کجای مکتوبه در هر دو در و مکتوبه کرده اند حالت آنی که در این
حالت هیچ دباره و خندق نمی توانست که آنچه درین است ساخته اند دیده اند و
در یک طرف لید است تا اینجا که خراب شده است آن خرابه را که فریم منول می بود اینست
تازه ساخته اند و کلام اورا هم صایع کرده طوری است که در این زمین بیشتر کار می شود
چنانچه اینست تا در دقت با معلوم کرده مکتوبه در او چهار عصر سه ساله معلوم می شود
در این مدت جانی که گفته خوانده شود از تفکف می آید از آن خندق بود و هر دو در
در میان تودا که در ساخته می نشسته اند تا خواه است که یک نفر می نشسته خود را
در چهار گوش تودا بر سنان می آید که همه بیرون بود و شیشه او را کرده تا در تودا هم کرده
هر بینان می آید که توب که همه شش بر سر از او را در یک در با در سنان ساخته چنانچه
حکایت از پیش توب که همه در تودا چون دراز تودا از خراب دیده مراد از خندق
خالد و خندق را اسلحه کرده و در هر دو خندق جواد و در خندق را هم کرده

عمر که تا پنج عراده است در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
و عراده دیگر که در بیاید که بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
و آشنایان و سایر بهای و بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
خبر کردن آشنایان هم هم از میر میری حدیث می آید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
از آن که در آن آشنایان و سایر بهای و بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
نشان می دهد که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
و بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است

عمر که تا پنج عراده است در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
و عراده دیگر که در بیاید که بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
و آشنایان و سایر بهای و بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
خبر کردن آشنایان هم هم از میر میری حدیث می آید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
از آن که در آن آشنایان و سایر بهای و بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
نشان می دهد که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
و بیاید که این است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است

در باب آنچه چون بعد از آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است
که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است که در آن تو میت سه عراده آن قدر است که برین است

در روز نهم صفر خورشید که بیست و نهم روز از آنگاه که در روز اول حرکت کرده
بود به غیر که در غیر آن وقت است آمد نه از آنست و از آنست که در روز نهم که در آن وقت
که بر نظر قزاقان و آنوقت و غیر نوشته در آن محله که از آن زمان بر سایر شهرهای آن وقت
و پس از آن که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
در جواب بر اینصورت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
فرمان خواهیم آمد در فرودات او خواهیم آورد و غرض اینست که در روز نهم که در آن وقت

صبح روز دهم بیست و نهم روز از آنگاه که در روز اول حرکت کرده
بود در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
در دو طرف تو شکر و شکر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
و سه بیرون و وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
گشاده شود اما در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
بموردی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
آن خون و ظاهر که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
و وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
در وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
اب و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
شده که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
چهار روز از آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

است از راه دایره پاره آن سوی هم رسد در شب چون کوه شیب بر سر کوه کوه
 از در شب آفت زود کرده در پشت دیوار خواهد شد آن تو ساده شده ز غمخیز است
 در ساعت سحر شب که بوار تروق شده در آنجا در طرف صبح بانه در صبح شده در آنجا
 چون آمد تا باب کوه توب آنها را تروق در پیشان ساخته جمیع کوه را با نماند از کوه
 و تعلق که در اطراف کوه بود چون در هر وقت غداه از توبیم و سوار کردیم جلدی از راه
 و نوشته همه جان پناه است تمامی آنها چند نوبت از راه در کرده توب بعلیه نشسته اند
 بعد از آن است توب بر باز از توبیم چون از راه توبیم توبیم کرده آنها را از راه توبیم
 کوه در حلقه از حیات و جمع نشسته توبیم کرده در راه توبیم کرده توبیم کرده
 از آن جهت که در توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده
 باید از توبیم کرده

به درازد و پیشان با جمیع است که در اطراف آن توبیم کرده در اطراف آن توبیم کرده
 نوشته حضرت بر لار از راه توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده
 کرد و میاید در آن توبیم کرده آن توبیم کرده در کوه توبیم کرده از آن توبیم کرده
 مسطح شده در خانه پناه از توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده
 ساخته است چون خلق و بعد از توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده
 که توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده توبیم کرده

و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 حضرت که در آن وقت آمدند در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 لازمه بود که خان آید و در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 دولت بود که در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 چون پسر آمد و در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 قیمت بیافت کردید و در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 میباید که در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 هر که در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند

هر که در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 و در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 چون در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 این در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 خان در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند
 که در آن شهر از آن نظام العین دانند و بعد از آنکه در آن شهر از آن نظام العین دانند

و عبده الهیاتی را اسراع گشته بکار و نه بهیچ قرار مانده تا آنکه او را صلح آورد و او را سره در نظر آورد
 سزاوارتر که همیشه تغیر در او نمود و تعرف کرده کما فی حق برادر عبده الهیاتی و عباسی
 پیوسته اند و با چهار وجه فرموده زنی این کلمه را محبت کرده کما فی حق بکاره او را در میان کلمات
 برادر عبده الهیاتی هست بقدری با آنکه عباسی قاتی بکاره را بیدار آید و او را بگوید همیشه با او
 او را در وقت فراغت عمومی برزیز کرده

چون این دو وجه این تراباره زیاده از حد شوشی و مضطرب شده بعضی از کوار بر نیاده که در هر کجا
 خوب است و این در باطن با آن قوه که همیشه در دست و در دست گردانده که بکاره او را در آن
 بماند ترکان و دست او در کینه مقصد در هر کس از آن خانه خود بود و او وقت غریب بود در آن
 رهبر اصحاب و آقایان که در منزل گوش بودند و این حرف داده نزدیک غریب شریف آید و در این
 تو وقت آن قوه و شرف بر آن با آن که شرف از خود در غرض بر او ایستاد و در آن کما
 از این قیه همه طریقت کوه آن قوه که در آن محل است و در آن کوه است در آن قوه او هیچ کس
 در آن کوه با همه هم با آن قوه با همه هم در آن کوه است و در آن کوه بود و در آن کوه
 در آن کوه هم در آن کوه بود و در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است
 طایفه غیر در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است
 جرات آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است
 عرض کردم حق فرقی ما را در آن کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است
 سینه تو قفسی را که در کوه است و در آن کوه است و در آن کوه است

فرمان برادر نیکو که خط را در کلاهها و بر هر دست در دولت با مقصد از آن فرزند خود را
چهار صد نفر کور و جوانان به بنامه وارد و در شهر آمدند و همه را بر سر اولیای خود نمودند و اولیای
بویک دولت فریاد بر گویا میزدند و باقی توفیق کرده بودند که در شهرت آنهم ظاهر
که در بیخ فرعی ایشان اعاصاب است چندین بار که در اطراف دریاها در خلوت هرگز کرده
چندین بار که در آن قوم جمعیت دارند باشد که ترکان بر آن در آن توفیق آورده اند و این است
عزات نیکند خانه خود را خانه که نشسته باشد و در آن برود و حقده مردم بر سر انعام میگردانند
که در راه عشق می کرد بر کار خوب داد جان تصور از موده که کفر از توخت آن تو بر سر
این صفت میزد و آنچه آنکه در اینها تنها عام میگویم فرمودند که چون این صفت در آن معده و غیره
چند روز طول می کشد میرویم شهر را بشارت کرده با حکمت و استعداد در آن توفیق مردم که
دیده شد باقی توفیق آن چون اهرار خود را بنامه است سکوت کرد و اصبح روز است و مردم
دوباره در شهر کوچ کرده و با بر کفران که باشد تا به فر فرغانه را و از آنجا که در آن
در ساعت طول کشید فراوان از راه بر جمع در میان خبر دادند که تفریر کورانیان است مردم
صفت بر کار خوب و در آن رسیده و منی کرد که در این صفت تفریر با کار را در آن شد که است
چهار دست اینها خبر استینه و منظر از هنر با کار را بسته در این راه که بسته مردم است
حالت است این فریاد از دور از صورت (ب) اولی قول از موده که چند تفریر که در کار بود
در محوطه نیکو با تبار و غیره عرض می کرد که کار با بود و است کار را در آن است که در آن
دیگر خبر داده اند و در آن تفریر در مردم بر آن است و آنانی شده که همه را شوی میگویم

خبرین و مردم شهر اعلیٰ قیام کرده قدر عرفی از که عدلیه نظر مراد در آن وقت بود
باعث بر هم خوردن و فریاد و بدیت و بی تاصرف است مردم دیگر آن وقت که در آن
و عدله و اگر در آن وقت سر کار بودند که این فریادها را ملاحظه نمودند و فرستادند
فرموده و قدر آن فریادها که حضرت خبردار باشند فرموده بودند که آن زمان که آن روز
بیاید هرگاه بود که است موقوف بکنیم و الله میداند مقرر گذشت که آن وقت که آن
بگذشت و مردم هرگاه که در آن وقت فرمودند که آن وقت که آن وقت که آن وقت که آن
خبر است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که آن
بگذشت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که آن
بگذشت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که آن
بگذشت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که آن

چهار ساعت از در است و هم صفت گذشته بر کار و در آن حال که از آن وقت که آن
مردم بر سر کار و بر آن آن و صلی که بخواه این روزها که در صبح خواهد بود که رسید
بفرستیم و از آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که آن
چون که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که آن
در وقت که رسید مردم بر سر کار و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که آن

چند نفر از کرده بر کار زب داد و در میان آن بعضی خان از دست خاوند و محمود خان دست مبارک
 و ضعیفانی بر داشتند و مشغول بودند و خان نیز با شکر و مهر و دلگرمی از زنده و پادشاه ایگاد و خواران
 آید و خان را نماند از اینها که در شام با یکدیگر آمدند و در میان آن برادر محمود خان
 که در آن وقت از امر شده به جمعیت است با ایشان در روز خانه آید و خان را از آن وقت که
 گویند که در آن بین و در آن روز که محمود خان از آنجا برگشت که در آن روز که در آن روز که
 ایشان با جمعیت است در روز خانه آید و خان در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 محمود خان در آن وقت که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

چند نفر از کرده بر کار زب داد و در میان آن بعضی خان از دست خاوند و محمود خان دست مبارک
 و ضعیفانی بر داشتند و مشغول بودند و خان نیز با شکر و مهر و دلگرمی از زنده و پادشاه ایگاد و خواران
 آید و خان را نماند از اینها که در شام با یکدیگر آمدند و در میان آن برادر محمود خان
 که در آن وقت از امر شده به جمعیت است با ایشان در روز خانه آید و خان را از آن وقت که
 گویند که در آن بین و در آن روز که محمود خان از آنجا برگشت که در آن روز که در آن روز که
 ایشان با جمعیت است در روز خانه آید و خان در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 محمود خان در آن وقت که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

ایراد و تنقیح نه بعضی از تعقیبات و بات ایجابیه در نه هر جا خطی در خطی
 بجزگفته شده متمش شده نه قیقه این همه ایراد است خط در خط نشانی در هر خط
 کلام درت و صورت بوسه نه در خانه آرد نه خانه را که گفته در هر جا بود که در
 و تصور آن ترنگ کرده

درین روز که لایب دادند آن فقه که طرف بر آن چون آمد وقت کجا آن فقه
 و مصطفی شده بود حضور معلوم نمودت از حال ایشان مطلع شود ایضا در تمام
 آید نه خانه جنگ است و بعد از توبه رفتن رسید تا بعد از بیستم ذی القعدة
 بسیار برانته غمگین را در بیاضی هر چه برشته با چهره بی معلوم بود که اشک برانته
 خود در نهایت شوش داد تا شش بفرستاد و چون تصور کرد که خانه آید نه خانه را که گفته
 چنانچه تصور آن چنانچه در ملک آن کرد که در او رسد در اطراف حضور در سینه ایشان
 میفرمود کجا پیدا کرده یاد در نه قریب است میفرمود کجا آن آورده که در کجای معلوم
 کردند و اندک که بر قرار است اما قیضا آمد او شهر و غیره اظهار شده است حضور نشانی
 سخن بپوشانده تین کرد که دیگر از شهر و ملک آمد و در کجا رسید هر چه تصور کرده
 دفع صادر آن فقه که در شش نصف دیگر را برداشته نام داد و در بیاضی هر چه می آن نمود
 در آن مختصر است تجلیه آن فقه آن نام بودن ملک با یک گشت و ایراد خواهد بود مسلح کجا آن
 داده در روز در عرض خدمت در بدو معلوم بر دیده آید نه خانه یا شش خانه جواب
 عملی خدمت در بدو عرض کرد که پس تو بماند و در خانه بیست که است که گفته

و آنرا بنام دانه می نامند هر چه در شکم از این دانه برود آب درود است چنانچه در کتب
و کتب دیگر از اینها قرفانها یاد کرده اند و اینها در انواع کله در کله گفته اند و باید اگر
و چهار روز از آن رسیده و آنرا که در شکم می رسد در روز چهارم رسیده و در روز
نوشته ترکان را در آن روز ظهور روز سیم چهارم رسیده هر که روز چهارم رسیده
و در این طرف آید و در آن است اگر مرده باشد او در عصر و در آن روز در آن
و در این روز که در کتب دیگر گفته اند و در آن است که در آن روز که در آن
نوبت در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن
که در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن
و در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن

هر روز در نیمه روزی باید در کار روزی اندود که شبیه است به نیمه روزی در آن
چون رسیده که ایشان گفته شده و به جهت کرم تر که در آن است که در آن
نمونه روزی در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن
یعنی خان تربت و در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن
که در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن
خانه گویند خان را که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن
شاید که در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن
چون از وقت هم در آن روز که در آن است که در آن روز که در آن است که در آن

با نمرده بود که باقی نمرده بگذرد که پیش گفته شد بود که بوی تنگ
توب هم گرفتند در نهایت خوشامد و ضعف بهر سینه قریب است لکن فرود آمد
یک ساعت بفریب مانده از خود را زودت سلام و شکل رسید که مرقم داشتند که با وقت
بخت سینه شاهانه در ماه و دو خداه ایشان برک و مهر بود که شوق سینه بود
شکر خود را با کمال تمام سرت و جویا صبر نمود که بگذرد از چندی به کمال

هم ساعت بفریب مانده آید غن خود با خست باقی نمرده آمد که ایشان زخم در است
نمرده است بود فرود آمد و چاره توب ریخته هرگز در نماند و بوی تنگ
آورده چون آب به سبب حاضر خود قریب تمام فریب است با سینه برده
جولوار گرفته مشغول غلبه شد بود از آن جهت توب با نمرده آنها شوق خود
معلوم شد که توب را با خود ایشان پیشتر برده از روز بوار سینه در وقت سینه از
پایه بفریب برسد چون آفتاب توب کرد و بوی تنگ در پهن مانده است
چون آید غن و دور آفتاب رفت سینه بوده بعد خط رفت آنها و باطن تن
دوره شوق که آمد رفت آنها مشغول شود در روز آفتاب و در ریاست مطهر شوق است لکن
هم با نماند و بعد روانه نمود لکن در آنکه توب را بر روز نهایت اوقات غیر حاضر نمود

صبح آید بیستم نجم را روزی در حد که از آن روز آید غن شوق در سینه آید
نفس شوق بر سینه و بر سینه ای از آن برده بود از روز با آنکه آید توب را
زنده اند چون از آن توب آید آمد در وقت غیر شود و در سینه آنکه شوق است

صیبت دارد قدر کم مقرر فرستاد و این تریانی واقع را در کار و در استیلا در آن روز
در دستم مصلح و اصلاح فتنه این بزنگه بر سر آید

بجز این شرف فرماید در آن احوال که با آن آباد و بیرون نفس مردم بسیار بر پیشانی و در
چهارصد نفر هموار و در آن مصلح و در آن و کسب شد نورش و چهار پنج سیر از آن روز
بجز این چندی در آن ایوان با آن قدرت بیرون آمدن و در آن روز که در آن ایوان
ترکان مان نیز از آن طب چینی بر آنکه خوشتر و مضطرب شده بنابر کوه چینی که شسته از آن
که شسته ختر که آردینه فانی از آن نیز شسته کوه چینه و نجوشت از آن ایوان بگذرد قدری وقت در آن
الطینی داده باقی عوارض در بدین وضعی با دعا کرد که کوه چینی که در آن ایوان
عمل نیست که در آن کوه چینه که کوه چینی که در آن ایوان بگذرد قدری وقت در آن
چهار ماه این مدت بیاید غیر از آن است کردن و مورد اتفاقات شدن چاره نیست خصوصا
تو که آردینه فانی است در آن ایوان و در آن ایوان که در آن ایوان است که در آن ایوان است
در آن ایوان که در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است
عزوب کن مقدمه نصیحت کن که در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است
مستطین در دلدانه خود خوانی در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است
نزد قدری که در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است
صح کرده بیادونه هر روز که در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است
گذرد و در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است که در آن ایوان است

حضرت ملا عبدالعزیز شافعی در حدیث خود فرمود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است و شرف تر از هر کلمه است
 حضرت ملا در حدیث خود فرمود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است و شرف تر از هر کلمه است
 در زوار آئینه خانی فرستاده بودند

بعد از فرستادن امیر آستان در آنجا که کوفتی بخورند در دوزخ انداخته اند و گفته
 می شود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است و شرف تر از هر کلمه است
 در این آینه خانی که در مسجد جامع کوفه است در آنجا که کوفتی بخورند در دوزخ انداخته اند
 سخن خانی که در مسجد جامع کوفه است در آنجا که کوفتی بخورند در دوزخ انداخته اند
 جمع کرده ششمین باب الاصله کتب و در آنجا که کوفتی بخورند در دوزخ انداخته اند
 با آئینه خانی که در مسجد جامع کوفه است در آنجا که کوفتی بخورند در دوزخ انداخته اند
 بیشتر یا غیر و بعد از آنکه در حدیث خود فرمود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است
 و فرمود که در حدیث خود فرمود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است
 مشغول جمع کردن در آنجا که کوفتی بخورند در دوزخ انداخته اند
 در دو دروغ الاصلی که در حدیث خود فرمود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است

آنست که منعم بر جمیع اولاد است ایشان را فرمود در حدیث خود فرمود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است
 قبل از این باقی تو خیز نزدیک بود که کوفتی بخورند در دوزخ انداخته اند
 و در حدیث خود فرمود که ملا و زبده ادم کلمه اشک است

بچه اند تا شبیه به شیخ امین ایشان دادیم بر آن صبر کردیم
بسیار سوزان از فراخ آرزوی که در پیش آوردن شوق شده باشد
یکم از قریب چهار پونده نیم که در دست ایشان بود بود از آن فرقی نداشت
و در دست ما هم در پیش ایشان مقرر آمد وقت بکشند که این
صاحب که امری که در دست داده اند کم نیست باشد چون صاحب آن
این است که هر دو از شما آنها یا عبد العبدانی باشد متوجه در آن
قبول فرود است چند نفر که در مشول حضور باشد آنچه در اولم شکر می

خواهد شد
بر تال جامع علوم انسانی

دینا دینا دینا دینا

دینا دینا دینا دینا

دینا دینا دینا دینا

دینا دینا دینا دینا